

سنگسار تحت هیچ امر، و به هیچ عنوان، قابل پذیرش نیست!

سنگسار به معنی و مفهوم به سنگ زدن چیزی یا شخصی، به یقین، عملی نیست که ادیان واضع آن بوده باشند. این کار قبل از این که انسان به شناخت خود و شناخت محیط و طبیعت دست پیدا کند، آنگاه که موجودی بود بیچاره و از هر طرف در معرض خطر، موجودی که برای دفاع از خود و دفع هر آن چیزی که مایهٔ هلاکش می شد، راه دیگری نداشت، غیر از استفاده از سنگ، به گونهٔ غریزی بدان پرداخته می شد.

در چنین استفاده ای از سنگ، در آن دوره از زندگی انسان ها، نه حکمی برای سنگسار، این گونه که امروز ظاهراً بر مبنای دین حکم سنگسار وجود دارد، وجود داشت، و نه قاعده و قانونی. انسان های اولیه سنگ را تنها به حکم غریزه و تجربه ای که بیشتر از برخورد پا، دست، سر و صورت خودش، در اثر افتادن یا بر روی خوردن و یا تماس غیر ارادی قسمتی از وجودش به سنگ که سبب جراحت او می گردید، و از درستی و سختی و قابلیت مجروح ساختن سنگ حاصل کرده بودند، چون هنوز به ساختن سلاح بهتری برای دفاع از خود و حمله به دیگران، خواه انسان و خواه حیوان، موفق نشده بودند، به شکل سلاح یا برای شکناندن پوشش سخت مغزیات، و یا کشتن خزنده ها و گزنده ها به کار می بردند و بدون تردید دهه ها و سده ها را بدین ترتیب، و با استفاده از سنگ های ناخراش و ناتراش، برای حفظ جان و دور داشتن دشمنان دو پا و چهار پا از خویش سپری نموده اند تا این که دورهٔ جادوگران و ساحران را پشت سر گذاشتند؛ و انسان های متفکر و فیلسوف مشربی به نام پیامبر ظهور کردند و خواستند از وجود این پدیدهٔ رایگان و شیوهٔ تاریخی آسان کار برد آن برای دفاع و حمله، برای ایجاد نظم در اجتماع و جلوگیری از اموری که به زعم آن ها سبب تباهی اخلاق افراد و جامعه می گردید، در قالب احکام دینی و قوانین جزائی استفاده کنند. از همین جاست که کلمه، و احکام سنگسار (سنگ باران کردن، یا با سنگ به قصد کشتن انسانی که مرتکب گناهی، از نظر دین شده باشد)، برای اولین بار در عهد عتیق، خصوصاً در عهد موسی و در تورات به وجود آمد.

در تورات، علی الخصوص در سفر پیدایش، درخصوص مواردی که اشخاص می توانند مورد سنگسار قرار بگیرند، بدون این که مرتکب عمل غیراخلاقی یا زنا شده باشند، در چند جا صحبت شده است. ذکر کلمهٔ سنگسار برای اولین بار در تورات، اما، بدان معنی نیست که قبل از ظهور موسی و دین یهودیت پیرامون سنگسار در ادبیات ملل چیزی گفته نشده است. به استناد قرآن چنین امری در زمان نوح هم وجود داشته است. قرآن در این مورد در آیهٔ 116 سورهٔ شعرا می گوید: «گفتند به نوح اگر از گفته های خود اعراض نکرده آنرا ترک نکنی البته سنگسار خواهی شد.»

چون نوح می خواست مردم را هدایت کند؛ اما مردم نصیحت های او را نشنیده گذاشته و او را تهدید به مرگ به وسیلهٔ سنگ نمودند. نوح کار قبیحی انجام نداده بود. این هدید به حکم عادت از استفادهٔ سنگ برای رهای از شر کسی صورت می گرفت.

بیشتر از همین یک مورد پیرامون سنگسار در دوره های قبل از ظهور موسی چیزی در کدام کتابی به نظرنگارنده نخورده است؛ بناءً چون اجرای این عمل به شکل قانون، یا احکام دینی، عمدتاً از زمان ظهور موسی و در دین یهود، در مسیحیت تنها یک مورد سنگسار به نام زنا دیده شده است، و بعد در اسلام رسمیت پیدا نموده است، الزاماً در همین سه دین پیرامون چگونگی این عمل و احکام آن پرداخته می شود.

در یهودیت، قرار آنچه تورات نامیده می شود و امروز در دسترس ما قرار دارد، خلاف دین اسلام، سنگسار تنها در یک مورد (مورد زنا) اجرا نمی شد؛ بلکه در موارد گوناگون و متعددی قابل اجرا بود. بطور مثال:

زمانی که موسی برای چهل روز، غرض آوردن احکام شریعت (لوائح فرامین ده گانه) به کوه طور می رود، اکیداً به قوم خویش توصیه می کند که در ایامی که او در کوه به سر می برد، نه به کوه بالا شوند و نه آن را لمس کنند - حتی به دامنه آن نیز دست نزنند.

در مورد آنانی که از این توصیه موسی یا دستور خدا سرپیچی می کنند، در تورات؛ سفر خروج؛ باب 19؛ آیه 12 و 13؛ چنین حکم شده است:

آیه 12: «حدود را دور تا دور کوه تعیین کن که قوم از آن جلو تر نیایند و به ایشان بگو که از کوه بالا نروند و حتی به آن نزدیک هم نشوند. هر که از این حدود پا فرا تر بگذارد کشته خواهد شد.»

آیه 13: «او باید سنگسار گردد یا با تیر کشته شود بدون اینکه کسی به او دست بزند. این قانون شامل حیوانات نیز می شود. پس به کوه نزدیک نشوید تا اینکه صدای شیپور بر خیزد، آنگاه می توانید به دامنه کوه برآیید.»

علاوه بر این در سفر خروج؛ باب 21؛ آیات 12 تا 15؛ می گوید:

آیه 12 تا 14: «اگر کسی انسانی را طوری بزند که منجر به مرگ وی گردد، او نیز باید کشته شود. اما اگر او قصد کشتن نداشته و مرگ، تصادفی بوده باشد آنوقت مکانی برایش تعیین می کنم تا آنجا پناهنده شده، بست بنشیند ولی اگر شخصی، به عمد و با قصد قبلی به کسی حمله کند و او را بکشد، حتی اگر به قربانگاه من نیز پناه برده باشد، باید از بست بیرون کشیده، کشته شود.»

آیه 15 می گوید: «هر که پدر یا مادرش را بزند، باید کشته شود.»

در آیه 16 آمده است: «هر کس انسانی را بدزدد، خواه او را به غلامی فروخته باشد یا فروخته باشد، باید کشته شود.»

آیه 17 حکم کشتن کسی را می دهد که پدر یا مادرش را نفرین یا لعنت کند؛ با این زبان: «هر کس پدر یا مادرش را لعنت کند، باید کشته شود.»

جالب ترین قسمت از قوانین جزائی در تورات آیات 28 و 29 و 30 باب 21 سفرخروج است که می گوید:

«اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد، آن گاو باید سنگسار شود و گوشتش هم خورده نشود، آنوقت صاحب آن گاو بی گناه شمرده می شود. ولی اگر آن گاو قبلاً سابقه شاخ زنی داشته و صاحبش هم از این موضوع با خبر بوده، اما گاو را نبسته باشد، در آنصورت باید هم گاو سنگسار شود و هم صاحبش کشته شود. ولی اگر بستگان مقتول راضی شوند که خون بها را قبول کنند، صاحب گاو می تواند با پرداخت خونبهای تعیین شده، جان خود را نجات دهد.»

آیه 31: «اگر گاوی به دختر یا پسری شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود.»

آیه 32: «اما اگر گاو به غلام یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی متقال نقره به ارباب آن غلام یا کنیز داده شود و گاو هم سنگسار گردد.»

سفر خروج، باب مربوط به قوانین اخلاقی:

آیه 18: «زنی که جادوگری کند، باید کشته شود.»

آیه 19: «هر انسانی که با حیوانی نزدیکی نماید، باید کشته شود.»

آیه 20: «اگر کسی برای خدای دیگر، غیر از خداوند قربانی کند، باید کشته شود.»

آقای حسن بایگان یکی از محققین بارز دینی در اثر ارزنده خود بنام "سنگسار مخصوص یهودیان است"، نوشته می کند که با توجه به کلیت متن کتاب تورات مشخص می شود که تمام این "کشتن" ها که در بالا ذکر آن رفت بوسیله سنگ و به شیوه سنگسار صورت می گیرد.

خوانندگان گرامی شاید، با خواندن آنچه تا این جا نوشته شد، فکر کنند که حکم یا عمل سنگسار در تورات در همین چند مورد، محدود می گردید. چنین نیست. چنین قتل وحشتناکی در برخی موارد دیگری نیز عملی می شود؛ به گونه مثال:

سفر اعداد؛ باب 15؛ آیات 32 تا 36، زیرعنوان: «مردی که قانون سبت را شکست»، مسائلی در باب سنگسار آمده است که به ترتیب و قرار ذیل نقل می گردد:

1- یکروز که قوم اسرائیل در بیابان بودند، یکی از آنها در هنگام جمع آوری هیزم در روز سبت، غافلگیر شد. پس او را گرفته، پیش موسی و هارون و سائر رهبران بردند. ایشان او را به زندان انداختند، زیرا روشن نبود که در این مورد چه باید کرد.

خداوند به موسی گفت: «این شخص باید کشته شود. تمام قوم اسرائیل او را در خارج از اردوگاه سنگسار کنند تا بمیرد.» (همانگونه که آقای حسن بایگان نوشته است معنی کلی کشتن، عبارت است از سنگسار کردن). پس او را از اردوگاه بیرون برده، همانطور که خداوند امر فرموده بود وی را کشتند.

2- در تثیبه، زیرعنوان "نهی از بت پرستی" باب 13؛ آیات 6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11 مطالب ذیل قید شده است:

«اگر نزدیکترین خویشاوند یا صمیمی ترین دوست شما، حتی برادر، پسر، دختر یا همسران در گوش تان نجوا کند که بیا برویم و این خدایان بیگانه را بپرستیم؛ راضی نشوید و به او گوش ندهید. پیشنهاد ناپسندش را بر ملا سازید و بر او رحم نکنید. او را بکشید و دست خودتان باید اولین دستی باشد که او را سنگسار می کنید و بعد دستان تمامی قوم اسرائیل.

او را سنگسار کنید تا بمیرد، چون قصد داشته شما را از خداوند، خدایتان که شما را از مصر یعنی سرزمین بردگی بیرون آورد دور کند. آنگاه تمام بنی اسرائیل از کردار شرورانه اش آگاه شده، از ارتکاب چنین شرارتی در میان قوم خواهند ترسید.»

(هرچند آیات 12 و 13 و 14 در باره سنگسار نیست، اما برای اینکه خوانندگان گرامی این مقال از منتهای غضب خدای بنی اسرائیل آگاه شوند، مطالبی را که در این سه آیه آمده است، به طور فوق العاده نقل می کنم: «هرگاه بشنوید که در یکی از شهر های اسرائیل می گویند که گروهی اوباش با پیشنهاد پرستیدن خدایان بیگانه همشهریان خود را گمراه کرده اند، اول حقایق را بررسی کنید و ببینید آیا آن شایعه حقیقت دارد یا نه. اگر دیدید حقیقت دارد و چنین عمل زشتی واقعاً در میان شما در یکی از شهرهایی که خداوند به شما داده است اتفاق افتاده، باید بی درنگ شهر و کلیه ساکنانش را کاملاً نابود کنید و گله هایشان را نیز از بین ببرید. سپس باید تمام غنایم را در میدان شهر انباشته، بسوزانید. پس از آن، تمام شهر را بعنوان قربانی سوختی برای خداوند، خدایتان به آتش بکشید. آن شهر باید برای همیشه ویرانه بماند و نباید هرگز دوباره آباد گردد. ذره ای از این غنایم حرام را نگاه ندارید. آنگاه خداوند از غضب خود برمی گردد و شما را مورد لطف و مرحمت خویش قرار داده، همچنانکه به پدرانان و عده فرمود، تعداد شما را زیاد خواهد کرد، بشرطی که فقط از او و فرمانهای او که امروز به شما می دهم اطاعت نموده، آنچه را که در نظر خداوند پسندیده است بجا آورید.)

3- تثیبه؛ باب "قوانین مربوط به ازدواج"؛ آیات 13 - 29:

«اگر مردی با دختری ازدواج کند و پس از همبستر شدن با او، وی را متهم کند که قبل از ازدواج با مرد دیگری روابط جنسی داشته است و بگوید: "وقتی با او ازدواج کردم باکره نبود." آنوقت پدر و مادر دختر باید مدرک بکارت او را نزد ریش سفیدان شهر بیآورند. پدرش باید به آنها بگوید: "من دخترم را به این مرد دادم تا همسر او باشد، ولی این مرد او را نمی خواهد و به او تهمت زده، ادعا می کند که دخترم هنگام ازدواج باکره نبوده است. اما این مدرک ثابت می کند که او باکره بوده است."

پس باید پارچه را جلو ریش سفیدان پهن کند. ریش سفیدان باید آن مرد را شلاق بزنند و محکوم به پرداخت جریمه ای معادل صد مثقال نقره بکنند، چون به دروغ یک باکره اسرائیلی را متهم ساخته است. این جریمه باید به پدر دختر پرداخت شود. آن زن، همسر وی باقی خواهد ماند و مرد هرگز نباید او را طلاق بدهد. ولی اگر اتهامات مرد حقیقت داشته و آن زن هنگام ازدواج باکره نبوده است، ریش سفیدان، دختر را به در خانه پدرش ببرند و مردان شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد، چون او در اسرائیل عمل قبیحی انجام داده است و در زمانی که در خانه پدرش زندگی می کرد، زنا کرده است. چنین شرارتی باید از میان شما پاک گردد.

اگر دختری که نامزد شده است و در داخل دیوارهای شهر توسط مردی اغوا گردد، باید هم دختر و هم مرد را از دروازه شهر بیرون برده سنگسار کنند تا بمیرند. دختر را بخاطر اینکه فریاد نزده و کمک نخواست است و مرد را بجهت اینکه نامزد مرد دیگری را بی حرمت کرده است. چنین شرارتی باید از میان شما پاک شود. ولی اگر چنین عملی خارج از شهر اتفاق بیافتد تنها مرد باید کشته شود،

چون دختر گناهی که مستحق مرگ باشد مرتکب نشده است. این، مثل آن است که کسی بر شخصی حمله ور شده او را بکشد، زیرا دختر فریاد زده و چون در خارج از شهر بوده کسی به کمکش نرفته است تا او را نجات دهد.

اگر مردی به دختری که نامزد نشده است تجاوز کند و در حین عمل غافلگیر شود، باید به پدر دختر پنجاه مثقال نقره بپردازد و با آن دختر ازدواج کند و هرگز نمی تواند او را طلاق بدهد.»
4- در باب 7 صحیفه یوشع از آیه 10 تا آیه 26 به حکایت عجیبی در مورد سنگسار یک فامیل همراه با بهایم و آتش زدن اثاثیه منزل و سائر دارای آن برمی خوریم که خواندن آن بدون تردید برای صاحبان هوش بسیار آموزنده و سودمند خواهد بود:

خداوند در پاسخ یوشع فرمود: « بلند شو! چرا اینچنین به خاک افتاده ای؟ قوم اسرائیل از فرمان من سرپیچی کرده و مرتکب گناه شده اند. ایشان مخفیانه از چیزهای حرام شهر برداشته اند، ولی انکار نموده، آنها را در میان اثاثیه خود پنهان ساخته اند. این عمل موجب شده است که اسرائیلی ها مغلوب شوند. به همین علت است که سربازان تو نمی توانند درمقابل دشمنان ایستادگی کنند، زیرا گرفتار لعنت شده اند. اگر آن غنیمت حرام را از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود.

حال بر خیز و مراسم پاک کردن گناه قوم را بجا آور و به آنها بگو که برای فردا آماده شوند، زیرا من که خداوند خدای اسرائیل هستم می گویم: ای اسرائیل مال حرام درمیان شماست و تا آن را از خود دور نکنید، نخواهید توانست در برابر دشمنانتان بایستید. به همه قبایل بگو که فردا صبح نزد من حاضر شوند تا من معلوم کنم که آن شخص خطاکار، متعلق به کدام قبیله است. پس از آن، تمام خاندان های آن قبیله جلو بیایند تا مشخص کنم که آن شخص خطاکار، در میان کدام خاندان است. سپس تمام خانواده های آن خاندان حاضر شوند تا نشان دهم که آن شخص مقصر، عضو کدام خانواده است. بعد تمام اعضای مقصر آن خانواده پیش بیایند. آنگاه شخصی که مال حرام را دزدیده است، با خانواده اش و هر چه دارد سوخته و نابود شود، زیرا عهد مرا شکسته و اسرائیل را رسوا نموده است.»

پس یوشع صبح زود برخاسته، قبیله های اسرائیل را درحضور خداوند حاضر ساخت و قبیله یهودا مقصر شناخته شد. آنگاه تمام خاندانهای قبیله یهودا جلو آمدند و خاندان زارح مقصر تشخیص داده شد. بعد خانواده های آن خاندان جلو آمدند و خانواده زبدی مقصر شناخته شد. مردان خانواده زبدی جلو آمدند و عخان نوه زبدی مقصر شناخته شد.

یوشع به عخان گفت: «فرزندم درحضور خداوند، خدای اسرائیل حقیقت را بگو و به گناه خود اعتراف کن. به من بگو چه کرده ای و چیزی را از ما مخفی نکن.» عخان در جواب یوشع گفت: «من به خداوند، خدای اسرائیل خیانت کرده ام و مرتکب گناه شده ام. در میان غنایم، چشمم به یک ردای زیبای بابلی، دویست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود، افتاد و من از روی طمع آنها را برداشتم و درمیان خیمه ام آنها را در زیر خاک پنهان کردم. اول نقره را زیر خاک گذاشتم بعد طلا را و سپس ردا را.» یوشع چند نفر را بدنبال غنایم فرستاد و آنها بشتاب به خیمه رفتند و چنانکه عخان گفته بود، ردا و طلا و نقره را پیدا کردند و نقره در قسمت زیرین قرار داشت. اشیای دزدیده شده را نزد یوشع و تمام قوم اسرائیل آوردند و در حضور خداوند بر زمین گذاشتند. آنگاه یوشع و همه اسرائیلیها، عخان را گرفته، او را با ردا و نقره و شمش طلایی که دزدیده بود، با پسران و دخترانش و گاو ها و گوسفند ها و الاغهایش و خیمه اش و هر چه داشت به دره عخور بردند.

در آنجا یوشع به عخان گفت: «چرا چنین بلایی بر سر ما آوردی؟ اکنون خداوند، تو را دچار بلا می کند.» آنگاه تمام بنی اسرائیل آنها را سنگسار نمودند و بعد بدنهایشان را سوزاندند و روی جنازه سوخته عخان توده بزرگی از سنگ بر پا کردند. آن توده سنگ هنوز باقیست و آن مکان تا به امروز به دره بلا معروف است. **بدین ترتیب خشم خداوند فرو نشست.** مطابق قانون، شخصی مذکور باید غنایم حاصله را به معبد تحویل می داد.

5- در تورات مجازات کسی که کفر می گفت نیز سنگسار بود؛ همینطور مجازات کسی که نسبت به پادشاه بی ادبی می کرد، یا پادشاه را "بد و رد" می گفت. در این باره به آیه 13 باب 21 کتاب اول پادشاهان استناد شده است که در ذیل آن را می خوانیم:

«و دو نفر از بنی بلعیال در آمده پیش وی نشستند و آن مردان بلعیال بحضور قوم بر "نابوت" شهادت داده گفتند که "نابوت" بر خدا و پادشاه کفر گفته است و او را از شهر بیرون کشیده وی را سنگسار کردند تا ببرد.»

موارد دیگری نیز در تورات وجود دارد که به حکم خدا یا پیامبران یا کاهنان یا پادشاهان و یا بزرگان قومی - دینی یهودی انسان ها سنگسار شده اند. چون ذکر همه سبب تطویل کلام می شود، ار چند ضروری است، از بیان آن ها منصرف شده به گفتن همین یک نکته اکتفا می کنم که سنگسار یکی مروج ترین شکل کشتن (اعدام) گنهکار در میان یهودیان اولیه بوده است؛ ولی در میان اسرائیلیان امروزی، باوجود تأکید قطعی که بر سنگسار گنهکاران در تورات شده است، سنگسار گنهکاران دیگر عملی نمی شود!!

عیسای مسیح در برابر این عمل، باوجودی که برحقانیت توران منحیث کتاب خدا و تعالیم تورات ایمان داشت و آن ها را غیرقابل فسخ و غیرقابل تعدیل می دانست و نقض احکام آن را گناه می پنداشت، موضع جدی اختیار نکرد.

در آیه 17 انجیل متی باب 5 آمده است که عیسی گفت: «گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم بلکه تا تمام کنم.» و در جای دیگر می گوید: «به شما می گویم تا آسمان و زمین زائل نشود همزه یا نقطه از تورات هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود.»

اما در داستان مشهور و معروف برخورد وی با زنی که گمان برده می شد زنا کار است و مردم خواهان سنگسار وی بودند، دیدیم که عیسی چگونه، خلاف آنچه در بالا در مورد تورات گفته بود، مردم را از سنگسار کردن آن زن منصرف ساخت. اگر تعالیم تورات واقعاً تغییرپذیر نمی بودند و عیسی با پیروی از «همزه و نقطه» تورات قصد سنگسار آن زن را می داشت، حداقل خودش که پاک و بی گناه و پیامبر بود، چون شرط سنگسار زن را بی گناهی اولین کسی که سنگ را باید پرتاب می کرد، گذاشته بود، می توانست خودش اولین سنگ را بزند. ولی چون نمی خواست این عمل به عنوان یک اصل یا حکم دینی ادامه پیدا کند، نه مردم را گذاشت تا آن زن را سنگسار کنند، و نه خودش به آن کار دست زد. تردد و تزلزل عیسی نشان از عدم مافقت او نسبت به انجام، یا عملی ساختن سنگسار بوده است. با آنهم در انجیل در یکی دو جا از سنگسار یاد شده است که ذیلاً بدان ها اشاره می کنم:

1- آیه 26 از باب 5 کتاب رسولان:

«پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشانرا آوردند لیکن نه به زور که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.» (این سنگسار البته سنگسار یک گنهکار به اساس حکم دین نیست که به فتوی یک مفتی صادر شده باشد. احتمال استفاده از سنگ در این جا هم، به عنوان سلاح برای دفاع، وجود داشته است).

آیه 60 همان باب و همان کتاب: «و چون استیفان را سنگسار میکردند او دعا نموده گفت ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر.»

دعای استیفان، که در واقع استغاثه به عیسی است، که نظر مساعد در قبال سنگسار نداشته بود؛ یا فریاد داد خواهانه ای بود در برابر ظلم کسانی که می خواستند او را سنگسار کنند.

و اما در اسلام:

در اسلام تا جایی که من قرآن را مطالعه و مرور کرده ام در چند مورد محدود در باره سنگسار سخن رفته است که هیچ کدام حکم صریح برای سنگسار کردن زانی یا زانیه نمی باشد. غالب آنچه در مورد سنگسار در قرآن آمده است نقل وقایعی است که در دوران پیامبران گذشته اتفاق افتاده است. توجه کنید:

1- در آیه دوم سوره نور در مورد زن و مرد زنا کار چنین آمده است:

«زن زنا کننده و مرد زنا کننده پس بزنید هر یک از این دو را صد صد دره. و نیاید (نگیرید) شما را به آن دو رحم در اجرای حکم الله اگر (هستید) شما که ایمان دارید به الله و روز آخر. و باید ببیند (حاضر شود) به عقوبت ایشان جماعتی از مؤمنان.»

در تفسیر این آیه در «تفسیر کابلی» آمده است که **این سزا برای آن زانی و زانیه است که آزاد، عاقل و بالغ بوده و نکاح نکرده باشند یا بعد از نکاح همبستر نشده باشند و شخصی که**

آزاد نباشد پنجاه دره زده شود... و کسیکه عاقل یا بالغ نباشد مکلف نیست و مسلمانیکه دارای تمام صفات (حریت، بلوغ، عقل، نکاح و همبستری) باشد "محسن" گفته میشود - سزای او "رجم" (سنگسار کردن) است مثلیکه در سوره مائده به حواله تورات فرموده "و کیف یحکمونک و عند هم التورات فیها حکم الله الایة."

در این مورد، علاوه بر این که تفسیر مربوط می شود به فهم انسان ها از یک متن نا روشن، (زیرا اگر کلامی روشن باشد، نیازی به تفسیر دیده نمی شود)، بر چند نظر می توان مکث کرد:
- رخشانه دختری جوانی که اخیراً در ولایت غور به حکم طالب یا داعش سنگسار شد، آیا زن شوهر دار بود و ازدواج کرده بود یا به نامزدی رسمی و شرعی کسی در آمده بود؟؟ همه می دانند که او مجرد بود، یعنی ازدواج نکرده بود، نامزد هم نبود، پس چرا به جای این که او را مطابق به این حکم قران صد دره بزیند، سنگسار نمودید؟

- در این آیه حکم زانی و زانیه صد صد دره است، به چه دلیلی از اجرای این حکم در مورد رخشانه طفره رفته می شود، ولی در مورد مردی که او را اغوا کرده بود این حکم اجرا نشده است. در کجای قران مفتیی که فتوای سنگسار رخشانه و دره زدن مردی را که او را فریفته بود، داده است، چنین تفاوت بین زن و مرد دیده می شود، یا چنین امتیازی برای مرد در برابر زن داده شده است؟
من نمی خواهم این نیت یا قصد را تداعی کنم که باید هر دو سنگسار می شدند. قصد من از طرح این مطلب اینست که چرا مفتیان ما اول، احکام را همانطوری که هستند چرا اجرا نمی کنند؛ و دوم، چرا در اجرای احکام میان زن و مرد برخورد دوگانه دارند؟ اگر قرار باشد که در هر صورتی و بدون تزلزل و تردد، عیسی گونه، قصد اجرای حکم خدا را دارید، چرا همان چیزی را که خدا حکم کرده است، اجرا نمی کنید؟؟ یا شما، طالب و داعش و ملا ها و مولوی های طالب مانند یا داعش مشرب از خدا بهتر و بیشتر می دانید؟

- در همین تفسیر اشاره شده است که حکم سنگسار بر اساس، و به حوله حکم تورات است. من در بالا حکمی را که در تورات برای تنبیه دختری که ازدواج نکرده باشد، آوردم. آن را بخوانید و ببینید که در تورات در این باره چه نوشته شده است! به پدر دختر باید پنجاه مثقال نقره داده شود؛ دختر به نکاح پسر درآورده شود؛ و پسر هیچگاهی حق ندارد آن دختر را که بعداً زن وی شده است طلاق بدهد.
از شرط اول آن که بگذریم، شروط دوم و سوم هم به نفع دختر و فامیلش است و هم به نفع جامعه. چرا به جای عدول از فرمان خدا، اگر تورات این قدر برای تان مهم و مدار اعتبار و متبرک است، از اصول همان تورات، در این مورد هم پیروی نمی کنید؟

- مسأله بسیار مهم و قابل دقت اینست که آیا اجرای حکم سنگسار، یا اعدام در مجموع، توانسته است تا امروز جلو زنا و زناکار و یا مجرم را بگیرد؟ از بیشتر از سه هزار و سه صد سال، از زمان موسی، تا امروز این حکم اجرا شده است، آیا طی این مدت از تعداد زانیان به دلیل ترس از سنگسار کاسته شده است؟

رخشانه همسر کسی نبود. با کسی ازدواج نکرده بود. حتی نامزد هم نبود. در تورات حتی دختر نامزد دار را، در بالا بخوانید، سنگسار نمی کنند. پسر را مجبور می سازند با دختر ازدواج کند. علاوه بر این برطبق حکم شرعی پسر حق ندارد دختر را تا آخر عمر طلاق بدهد! چرا باید ملایان ما همیشه تعبیر های بسیار خشن از اسلام کنند؟ آیا مسائلی در قرآن نیست که از آن ها استنباط های نرم تر عاطفی تر کنیم.

- یهودیان امروزی چنین احکامی را با آن که جزء دین خود شان هم است، دیگر عملی نمی کنند، زیرا با شناخت عمیق از دین و از ارزش انسان جنبه حق خدا داد انسان را برای خوشی و برای زندگی و بهره بردن بیشتر و بهتر از نعمات خدای فربه تر ساخته اند.

- بین تورات و قرآن، کتاب آسمانی دیگری وجود دارد که پیامبر آن، از اجرای حکم سنگسار خود داری نموده است.

عیسی می گوید، همانگونه که پیامبر اسلام گفته است، من برای تکمیل ادیان قبلی فرستاده شده ام. معنی این سخن این است که هر آن چیزی که در تورات و کتاب ها و صحیفه های قبل از آن آمده است و

عیسی به تغییر آن اهتمام ورزیده، یا اهتمام نورزیده است، مطابق به حکم خدا بوده است. به معنی دیگر اعراض عیسی از اجرای حکم سنگسار آن زن، به عنوان یک اصلی که باید بایدار می ماند، خواست خدای ادیان سامی (یهودیت، عیسویت و اسلام) بوده است که عیسی را بعد از موسی برای تعدیل و تکمیل آن فرستاده بود - و بعد از آن محمد را. موسی می آورد؛ عیسی نسخ می کند و محمد دو باره می آورد. آیا این ها این کار را مطابق میل خود نمودند، یا مطابق خواست خدا؟ اگر مطابق خواست خدا بوده، این سؤال خلق می شود که آیا واقعاً این تغییر و تعدیل می تواند کار یک خدای "خبیر" باشد؟ همچنین سؤال می کنم که چرا مفتیان ما از دینی که مکمل تر باید باشد، بر اساس گفته عیسائی که مسلمان ها او را نه تنها به پیامبری قبول دارند، که روح الله نیز می دانند، کاپی برداری نمی کنیم؟ دینی که خداوند ضرورت آن را برای تکمیل اوامر قبلی خویش دیده و آن را نافذ ساخته است - به جای کتابی که پیش از وی وجود داشته است، یعنی بجای تورات!

- برای این که برخی احتمالاً خواهند گفت که حکایتی را که در مورد عیسی و آن زن می کنند ساخته و بافته مردم است، من آن حکایت را از انجیل یوحنا؛ باب 8؛ از آیه 1 تا 12، برای تثبیت این امر که آن حکایت ساخته و پرداخته مردم نیست، بلکه در انجیل وجود دارد، به عنوان یک سند دینی، در این جا نقل می کنم:

«اما عیسی بکوه زیتون رفت. و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته ایشان را تعلیم میداد. که ناگهان کاتبان و فریسان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش او آوردند و او را در میان بر پا داشته. بدو گفتند ای استاد این زن درحین عمل زنا گرفته شده. و موسی در توراۀ بما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند اما تو چه می گوئی. و اینرا از روی امتحان بدو گفتند تا ادعای بر او پیدا کنند اما عیسی سر بزیر افکنده به انگشت خود بر روی زمین مینوشت. و چون در سوال کردن الحاح مینمودند راست شده بدیشان گفت هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد. و باز سر بزیر افکنده بر زمین مینوشت. پس چون شنیدند از ضمیر خود ملزم شده از مشایخ شروع کرده تا بآخر یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. پس عیسی چون راست شد و غیر از آن زن کسی را ندید بدو گفت ای زن آن مدعیان تو کجا شدند آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد. گفت هیچ کس ای آقا. عیسی گفت من هم بر تو فتوی نمیدهم برو و دیگر گناه مکن.»

چرا ما این سخن را، که بدون شک بی اذن خدای گفته نشده است، مدار اعتبار قرار نمی دهیم؟ چرا همیشه نصف خالی گیلان را می بینیم؟ چرا با احساس تر فکر نمی کنیم؟ چرا روح ما این قدر مکرر شده است؟ چرا قلب ما مانند سنگ شده است؟ چرا نمی پذیریم که انسان از اشتباه خالی نیست؟ چرا نمی پذیریم که نفس بر ما غالب است؛ بخصوص در ایام جوانی؟ چرا دوران کودکی و جوانی خود را فراموش نموده ایم؟ و صد ها چرای دیگر!!

- موضوع مهم اما در مورد اجرای حکم سنگسار یا دره و یا محبوس کردن زن در خانه و...، مسأله تثبیت ادعای مدعی دیدن عمل زنا است که باید چهار مرد، سه مرد و دو زن، دو مرد و چهار زن، یک مرد و شش زن و یا هشت زن باید چنان شهادت بدهند که به اصطلاح میله را در سر مه دان دیده اند. در مورد رخشانه مرحوم آیا چنین شهادتی یا شاهدانی وجود داشتند؟ در مورد که می تواند چنین شرطی عملی باشد؟

- و بالاخره در تورات، طوریکه در بالا مواردی یاد شده است، در موارد متنوع، حتی حکم سنگسار بهایم رفته است، چه دلیلی می تواند وجود داشته باشد که مفتیان ما امروز همه آن احکام را نادیده می گیرند و تنها به یک موضوع پایبندی نشان می دهند؟

نمی شد که در این مورد هم مانند سایر مسائل کمی از تساهل کار گرفته می شد، همانطور که عیسی بعد از موسی در زمینه از تساهل کار گرفت؟

2- در آیه 5 سوره المائده تنها در مورد عفت زن و زنا و زناکار صحبت شده است، نه در مورد جزائی که به زانی و زانیه داده شود.

3- در سوره یاسین، آیه 18 نیز این مردم بود، مانند تهدید نوح از جانب مردمی که نخواستند نصایح او را بشنوند، که در جواب انبیا گفتند در حقیقت ما بوجود شما شگون بد زده ایم به سبب وجود شما برای

ما بلاها وارد میشود از ما کنار شوید، ای مدعیان نبوت اگر گفته های خود را ترک نکرده از ما کنار نشوید البته شما را سنگسار کرده عذاب ذلیل و خوار کننده از ما بشما خواهد رسید.

4- در آیه 20 سوره دخان چنین آمده است: «و من به پرورگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگباران کنید.»

در تفسیر این آیت آمده است که موسی قبطیان را دعوت کرده گفت که بحکم خداوند تعالی و پیغمبر او بنظر ذلت و حقارت ننگرید و بخداوند تعالی کبر و غرور ننمایید من برای پیغمبر بودن خودم دلیل و برهان ظاهر و آشکار میآورم. ولی قبطیان همینکه موسی این سخنان را به آن ها گفت، در جواب گفتند ترا سنگسار کرده بقتل میرسانیم. آنوقت موسی از شر آنها بخداوند پناه برد...

در این آیت نیز موضوع زنا و زانی و زانیه مطرح نیست. بلکه حکایت از مردمی است که از سماجت موسی به تنگ آمده اند و او را تهدید به مرگ از راه سنگباران کردن او می کنند.

5- در آیه 20 سوره اصحاب کهف نیز کلمه سنگسار بکار رفته است، اما برای تطبیق حکم سنگسار بر زانی و زانیه نیست؛ چنانچه می گوید: «چرا که اگر آنان بر شما دست یابند سنگسار تان می کنند یا شما را به کیش خود باز می گردانند و در آن صورت هرگز روی رستگاری را نخواهید دید.»

این صحبت وقتی رخ می دهد که اصحاب کهف با پول به اصطلاح "ناچل" برای خرید به بازار می آیند و مردی خیر خواهی آن ها را با خبر می سازد که آن پول دیگر در چلند نیست و بکوشند که از آن شهر هر چه زودتر بیرون بروند. در غیر آن سنگباران خواهند شد - همان عمل دفع مودی و مضر و تهدید و... به وسیله سنگ به مانند اجداد اولیه شان.

تا این جا تنها در یک مورد در از سنگسار زانی و زانیه در قرآن، آنهم متنقض با آنچه در تورات حکم شده است، ظاهراً به حواله تورات، یاد شده است. موارد دیگر همانگونه که آمد و خواندید موضوعاتی نیستند که به مسأله زنا ربط بگیرند. بناءً بر حسب همین نبود حکم صریح در قرآن، یک تعداد از برجسته ترین دانشمندان اسلامی چنین نظر داده اند که حکم سنگسار اصلاً در اسلام وجود ندارد. این موضوع را یک تعداد از علمائی که با جنس زن عداوت داشته اند از میان آیات قرآن که غالباً زمان های قبل از اسلام را احتوا می کردند، با تعبیر و تفسیر و تأویل خود ساخته، وضع نموده اند. دانشمندان دینی که مخالف حکم سنگسار هستند، شیعه و سنی، عبارت اند از:

- شافعی که به این اعتقاد بود که زانی بحکم خدا سنگسار نمیشود. حکم خدا این است که به هر زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید (جماع العلم صفحه 25).

- تعدادی از فقهائی که سنگسار را مخالف قرآن می دانند و ابن قتیبه دینوری از آن ها در کتاب "تأویل مختلف الحدیث" خود، از صفحه 154 تا 156، یاد نموده است.

- ابراهیم بن سيار در کتاب "المحصل فی اصول الفقه، ص 88.

- فقیه و محدث برجسته مالکی، ابن عبدالبر قریطی در شرح طویل خود بر موطای امام مالک بن انس.

- دکتر احمد صبحی منصور، زمانی استاد در دانشگاه الازهر که می گفت چنین تشریحی حتی در تورات حقیقی هم وجود نداشته است.

- دکتر طه جابر العلوانی، زمانی رئیس مرکز جهانی اندیشه اسلامی، فارغ دانشگاه الازهر که سنگسار را سنتی تلمودی می دانست و می گفت سنگسار جایگاهی در اندیشه اسلامی ندارد.

- دکتر حسن ترابی فقیه مشهور سودانی و از رهبران اخوان المسلمین سودان نیز سنگسار را عقوبتی غیراسلامی می داند.

- پروفیسور مصطفی الزامی عراقی از دانش آموختگان الازهر استاد دانشگاه بغداد که در تحقیقی مفصلی در اثبات غیراسلامی بودند سنگسار در اسلام دست زده است.

- دکتر محمد الشحرور قرآن شناس سوری معتقد است که حکم سنگسار از تحریفات یهودیان یثرب بوده که به تدریج وارد فقه اسلامی شده است. شحرور معتقد است که حکم سنگسار قبل از اسلام و توسط عیسی نسخ شده است. این اندیشمند در فصل دوم کتابی به نام "فقه المرأة" سنگسار را مخالف نصوص قرآنی مربوط به زنا می داند.

- احمد مفتی زاده و ناصر سبحانی، دو نفر از فقی های اهل سنت ایران، سنگسار زانی و زانیه را عمل اسلامی نمی دانند.
 - شیخ جمال البنا و شیخ ابوزهره هم، که از فقی های اهل سنت می باشند، از مخالفان دیگر سنگسار زانی و زانیه می باشند.
 - شیخ عبدالله العلالی یکی از علمای بزرگ اهل سنت لبنان هم از مخالفان این حکم است.
 - نصر حامد ابوزید، قرآن شناس مصری در کتاب "دوائر الخوف" خود در اسلامی بودن حکم سنگسار تردید کرده است.
 - آیت الله محمد صادق تهرانی، از علمای شیعه، نیز از مخالفان سنگسار می باشد.
- همچنین:
- محمد جواد غروی؛ و،
 - احمد قایل.

و...

سید محمد جواد غروی نیز حکم سنگسار زانی و زانیه را از احکام بنی اسرائیل می داند که خود بر دین موسی افزوده اند. او می گوید که ذکری از چنین حکمی در قرآن نیامده و در عمل قطعی پیامبر نیز وارد نشده است.

این نظر مبین تفکر بیشتری از علمای اسلامی است که آنچه در یک مورد در تفسیر قرآن آمده است؛ همراه با قصه حکمیت پیامبر در مورد زانی یک زن و مرد یهودی، به قرآن مربوط نبوده مسائلی هستند مربوط به یهودیان.

بنابراین در یک کلام سنگسار عملی است بسیار وحشیانه که باید علمای دین و مجتهدین بنشینند و آن را به هر شکلی که می شود منع قرار دهند.

در افغانستان، اگر دولتی می داشتیم که انسانی فکر می کرد و احساس و عاطفه می داشت و خود را در برابر پدیده های منفی موجود در کشور مسؤول احساس می کرد، من پیشنهاد می کردم که در حال حاضر برای نجات جان دختران و پسرانی که، علی الخصوص برای نجات جان دختران جوان که بیشتر در معرض خطر قرار دارند، در صورتی که در اثر اشتباهی مرگ تهدید شان کند، به احداث "خانه های امن" دست بزند و نگذارد که دختران یا پسرانی که مرتکب اشتباهی می شوند مورد پیگرد خشک اندیشان دینی و مورد سنگسار قرار بگیرند.

چنین دولتی می تواند در ولسوالی ها و در شهر ها خانه یک یا چند نفر اشخاص معتمد و باخدا و شریف و خیرخواه و نیک اندیش نیک نام را به عنوان خانه امن معرفی کند تا اگر دختر یا پسر به نحوی مجبور به فرار شوند، یا خطری متوجه آن ها باشد، به این خانه ها پناه ببرند.

مسؤولین این خانه ها باید همرا اولیای دختر و پسر در تماس شده آن ها را بفهمانند و راضی بسازند که به صورت ابرومندانانه زمینه ازدواج جگر گوشه های شان را فراهم کنند. و بعد از آن زمینه خروج آن ها را از ده یا شهر شان، در صورتی که آن ها هنوز هم احساس خطر کنند و نخواهند در ده یا شهر خود زندگی کنند، مهیا سازند.

این بزرگان همچنین باید جلو ازدواج های اجباری را که معمولاً سبب فرار می شود، یا تحمیل مصارف گزاف را بالای داماد، اگر داماد توان تمویل آن را ندارد، بگیرند؛ یا هر آن چیز دیگری را که دو جوان دلباخته را مجبور به فرار از خانه می سازد.

با این کار فکر می کنم که هم آبروی پدر دختر حفظ خواهد شد، هم خون انسانی بر زمین نخواهد ریخت، هم هزاران هزار انسان از حوادثی مانند قتل فجیع رخشانه مرحوم اندوهگین نمی گردند، و هم خدا خرسند خواهد شد.

منابع:

- تورات.
- انجیل.
- تفسیر کابلی.
- ترجمه فارسی قرآن مجید، چاپ اقبال.

- نوشته ای از آقای حسن بایگانی.
- ویکیپدیای فارسی.